

## همینگوی از میان نامه‌هایش

**شرق**: ارست همینگوی در طول پنج دهه بیش از هفت هزار نامه نوشته است و این حجم از نامه‌نگاری بدون درنظرگرفتن نامه‌های مفقودشده یا نامه‌هایی که سهوا یا عمد از بین رفته‌اند و نیز بدون احتساب تلگراف‌های فراوانی است که او برای افراد مختلف می‌فرستاد. نوشتن برای همینگوی عادت یا ضروری بوده که نمی‌توانسته آن را ترک کند.

اخیرا بخشی از نامه‌نگاری‌های همینگوی با تعدادی از نویسندگان و چهره‌های هم‌دوره‌اش نظیر ویلیام فاکنر، جان دوس پائسوس، اسکات فیتز جرالذ، شرود اندرسون و مکسول پرکیز در قالب کتابی با عنوان «نامه‌های پایا» با ترجمه سعید کمالی دهقان در نشر افق منتشر شده است.

در بخشی از کتاب درباره اهمیت نامه‌نگاری برای همینگوی آمده: «نامه‌نوشتن برای ارنست همینگوی تفریحی لذت‌بخش بود. هم می‌توانست بی‌پروا هر آنچه را در داستان‌هایش ناگفته مانده بیان کند و هم کمی شیطنت کرده و از لاک نویسندگی‌اش بیرون بیاید. غیبت کند، بدویراه بگوید، شتاب‌زده قضاوت کند و برای نوشتن یک داستان دیگر آماده شود. اغلب نامه‌ها را یا صبح‌ها می‌نوشت، تا برای یک نوشته جوی روزانه آماده شود، یا

عصرها، پس از اتمام فصل یا داستانی از یک کتاب، تا خستگی‌اش برطرف شده». همینگوی درباره همین عادت به یکی از دوستانش نوشته بود که وقتی به نویسندگی عادت کنی دیگر به‌سختی می‌توان از نوشتن دست کشید و برای همین مایل است با او حرف بزند حتی اگر در قالب نامه و «گفت‌وگوهای احمقانه و یک‌طرفه» باشد.

همینگوی نامه‌نگاری را از کودکی آغاز کرد. سه نامه کوتاه از او باقی مانده که آنها را در نه‌سالگی نوشته است. یکی از آنها به پدرش نوشته شده که در آن به صید شش صدف از رودخانه اشاره شده است. همینگوی تا واپسین روزهای عمرش به نامه‌نگاری ادامه داد و البته انتشار نامه‌هایش را پس از مرگش ممنوع کرده بود، اگرچه انتشارات اسکریبنرز در نهایت به این درخواست توجهی نکرد و با اجازه همسر همینگوی آنها را منتشر کرد. در کتاب اشاره شده که نامه‌های همینگوی هرقدر هم که شتاب‌زده و سریع نوشته شده باشند اما دست‌کم به دو دلیل اهمیت زیادی دارند: یکی به این دلیل که به قلم یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان جهان نوشته شده‌اند و دیگر اینکه منبع خوبی برای شناخت دقیق‌تر او و آگاهی از روابطش با دیگر افراد به خصوص نویسندگان هم‌دوره‌اش به شمار می‌روند. فاکنر یکی از

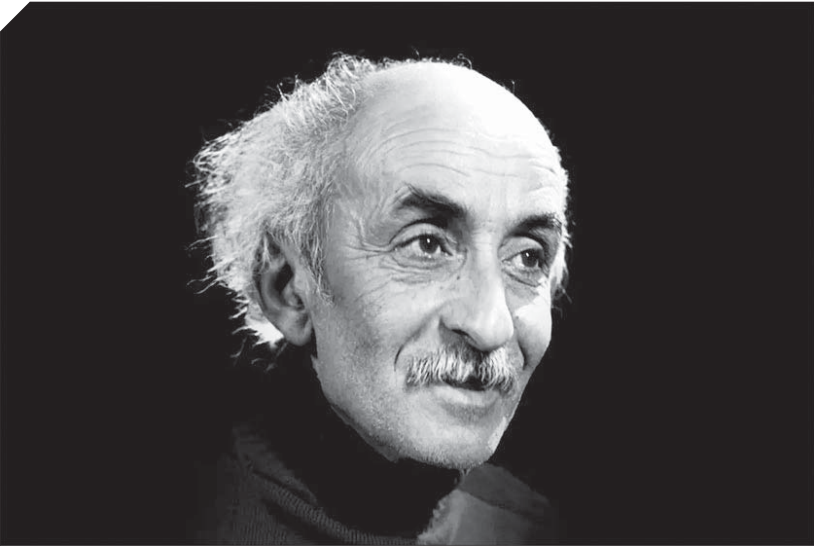
این نویسندگان است که در این کتاب تعدادی از نامه‌نگاری‌های آنها آمده است. فاکنر تنها دو سال از همینگوی بزرگ‌تر است و به فاصله یک‌سال پس از خودکشی همینگوی از دنیا رفته است. هر دوی آنها نویسندگانی آمریکایی‌اند و هر دو هم موفق به کسب نوبل ادبی شده‌اند. نامه‌نگاری آنها با یکدیگر و نیز نظراتشان درباره هم در جاهای دیگر ارتباط میان آنها را روشن‌تر نشان می‌دهد. مثلا همینگوی در نامه‌ای به یک نویسنده و منتقد ادبی درباره فاکنر نوشته: «او بیشتر از هرکسی با استعداد است، فقط کاش کمی هم وجدان و احساس درونی داشت که درش دیده نمی‌شود... نوشته را خیلی درست و مرتب شروع می‌کند اما ول‌کن ماجرا نیست و کشش می‌دهد، تا جایی که دیگر نمی‌تواند جمله را درست تمام کند. کاش فاکنر شبیه اسب خودم بود و می‌توانستم تعلیمش بدهم و برای مسابقه آماده‌اش کنم، البته منظورم مسابقه نویسندگی است.»

به‌طورکلی خواندن و نوشتن مشغله همیشگی همینگوی بوده است و این عادت او در کتاب دیگری که آن نیز به فارسی ترجمه شده قابل مشاهده است: «پاریس جشن بیکران» که بیش از هر چیز درباره خود نوشتن است و تصویری است از نظم و قاعده نویسنده جوانی که

### تابستان خاموش

**شرق**: خوان کارلوس انتی نویسنده اروگوئه‌ای است که از او به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین نویسندگان آمریکای لاتین در قرن بیستم و یکی از نیاکان رئالیسم جادویی در دوران شکوفایی ادبی آمریکای لاتین نام می‌برند. نام او نه‌تنها به‌عنوان نویسنده‌ای پیشگام بلکه به‌عنوان یکی از تبعیدی‌های پرشمار در یادها مانده است؛ چراکه او مجبور شد در دهه هفتاد از اروگوئه فرار کند. انتی در سال ۱۹۰۹ در مونت‌ویدئو، پایتخت اروگوئه، در خانواده‌ای از طبقه متوسط متولد شد. به‌تازگی یکی از آثار او با عنوان «سرزمین خالی از انسان» با ترجمه مصطفی مفیدی در نشر نیلوفر منتشر شده است. مفیدی در بخشی از یادداشت ابتدایی کتاب اشاره کرده که او در نوجوانی شاد و درعین‌حال گوشه‌گیر بود. در گنجج جا خوش می‌کرد و کتاب‌ها را نمی‌خواند؛ بلکه می‌بلعید. تلاش‌های ابتدایی انتی برای بدل‌شدن به نویسنده‌ای مشهور چندان موفقیت‌آمیز نبود تا اینکه در دهه ۱۹۶۰، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین داستان‌نویسان اروگوئه مطرح شد. او در سال ۱۹۶۲ جایزه ملی ادبیات اروگوئه را دریافت کرد. انتی نویسنده‌ای است که در سال ۱۹۷۴ مدتی کوتاه را در زندان رژیم دیکتاتوری نظامی گذراند. در مدتی که او در زندان بود، تعدادی از چهره‌های مطرح ادبیات آمریکای لاتین از جمله مارکز و یوسا نامه‌هایی اعتراضی به رژیم اروگوئه نوشتند. انتی پس از آزادی از زندان به مادرید تبعید شد و با این اتفاق محبوبیت و شهرت او بیشتر شد. مفیدی درباره نویسندگی انتی به این نکته اشاره کرده که آثار او اصیل و بی‌همتاست و ازاین‌رو مقایسه او با دیگر نویسندگان دشوار است. با این حال دو عامل مؤثر بر نوشتار او نمایان است. یکی ویلیام فاکنر است که انتی او را در کنار یوسا می‌ستاید. عامل دیگر تأثیری است که از سوی پیر مرشدش رابرت آرتل پذیرفت؛ نویسنده آرژانتینی که انتی را در روزگار زندانی‌اش در بوتونس آیرس ارشاد می‌کرد. انتی در کار ادبی‌اش از نوآوری‌های تجددگرایی اروپا تأثیر می‌پذیرفت؛ اما نمادگرایی رئالیسم جادویی را نیز نشان می‌داد که می‌رفت سبک غالب در رمان‌نویسی آمریکای لاتین در بخش عمده‌ای از قرن بیستم شود. در بخشی از رمان «سرزمین خالی از انسان» می‌خوانیم: «از پنجره دودگرفته کتیف به درون رخنه می‌کردند و سرخی‌ای به چهره مرد خندان روی پوسترسپیدبه بدیوار می‌بخشیدند. چتر نوری به‌سرعت دیوارهای خارج را در میان گرفت و خط عرضی بر بروختنی تختخواب انداخت و از روی قنداق هفت‌تیر که اکنون سرد بود، گذشت. مرد در خواب بود و دستش آویخته از تخت. بی‌خبر از سایه‌ها و واژه‌های مقطع سرخ، به کندی و با سروصدا نفس می‌کشید، دست چپش روی قلاب کمربندش بود و دست راستش تخته‌های پوشیده از لکه و تف کف اتاق را نشانه می‌رفت. بیرون از اتاق، در زیر نور زردرنگ راهرو، دست دیگری جلو آمد و به دور دستگیره در قفل شد. در از توقفل بود. مرد فرقه با خشم مشت‌هایش را گره کرد و منتظر ماند.».

«زرد کرمی» یا «تابستان خاموش» عنوان رمانی است از آلدوس هاکسلی که پیش‌تر با ترجمه شیرین تعاونی (خالقی) منتشر شده بود و به‌تازگی چاپ دیگری از آن برای اولین‌بار در نشر نیلوفر منتشر شده است. هاکسلی، نویسنده و اندیشمند نامی انگلیسی است که نزدیک به نیمی‌از آن عمر خود را به نگارش آثار متنوعی مانند رمان، داستان کوتاه، مقاله، شعر، نقد، بررسی‌های تاریخی و اجتماعی گذراند. او درباره خود چنین نوشته است: «در گادلمینگ از توابع ایالت سری پا به جهان نهادم. پدرم لئونارد هاکسلی، پسر اشرار تی. اچ. هاکسلی زیست‌شناس و مادرم جولیا آرنولد، برادرزاده متیو آرنولد بود. در سال ۱۹۰۸ پس از پایان دوره دبیرستان با استفاده از بورس تحصیلی به مدرسه عالی اتین راه یافتم. می‌خواستم پزشکی شوم؛ اما تازه دروس زیست‌شناسی را شروع کرده بودم که دچار تورم قریبه شدم و به فاصله چند ماه بینی‌ام را تقریبا به طور کامل از دست دادم. ناچار ماشین‌نویسی و حروف بریل را برای خواندن کتاب و نت موسیقی فراگرفتم و با کمک معلمان سرخانه تحصیلاتم را دنبال کردم. هجده‌ساله بودم که رمان کاملی با استفاده از ماشین تحریر نوشتم؛ اما خود هرگز نتوانستم آن را بخوانم؛ چراکه وقتی بینی‌ام را بازایفتم، نسخه مزبور کم شده بود». دو سال بعد وضعیت بینی‌ی هاکسلی بهتر شد و او برای ادامه تحصیل به آکسفورد رفت. از آن به بعد او به داستان‌نویسی و نویسندگی در عرصه‌های مختلفی پرداخت. آن‌طور که مترجم هم نوشته، برخی از منتقدان، نخستین رمان‌های هاکسلی را از نوع‌آمیژترین نمونه‌های آثار شک‌اندیشانه‌ای خوانده‌اند که بلافاصله پس از جنگ جهانی اول پیدا شد. «زرد کرمی» اثری است که در سال ۱۹۲۱ منتشر شد و اولین اثر مربوط به این دوره است که او را بلافاصله به‌عنوان یکی از نکته‌سنج‌ترین و هوشمندترین نویسندگان آنسراسر ادبیات غربی می‌گذاشتند. شکر خدا که یک ایستگاه پیشتر نمانده بود. دبیس اسپاب‌هایش را از دست رفت و داستان قبل از هر چیز به‌عنوان محملی برای بیان نظرات و عقاید متضاد خلق به کار گرفته می‌شوند. رمان این‌طور آغاز می‌شود: «هیچ‌وقت قطار سریع‌السیریی از این قسمت خاص خط آهن نمی‌گذشت. تمام قطارها– یعنی همان تک و توکی که می‌آمدند– در تمام ایستگاه‌ها توقف داشتند. دبیس اسمایی این ایستگاه‌ها را از بر بود: بل، ترتین، میانون لاورو، نیس ویچ فرتیپمانی، وست بول‌بی و بالاخره، کملت-آن-د-د-واتر. کملت همان جایی که همیشه از قطار پیاده می‌شد و آن را به خود وامی‌گذاشت تا با زندگی‌کند و کاهلانه راهش را به اعماق سرسبز انگلستان ادامه دهد– خدا می‌داند تا کجا. اینک نفرگشان از وست بول‌بی می‌گذشتند. شکر خدا که یک ایستگاه پیشتر نمانده بود. دبیس اسپاب‌هایش را از دست رفت و داشت و آنها را با نظم و ترتیب در گوشه‌ای رویه‌روی خودش چید. کاری باطل و بیبوهه. اما به هر حال نمی‌شد بی‌کار نشست. وقتی از این کار فراغت یافت از نو به پشتی صندلی یله داد و پلک‌هایش را روی هم گذاشت. هوا بی اندازه گرم بود. امان از این سفر! دو ساعت ازگرگاز عمرش را تلف می‌کرد؛ دو ساعتی که می‌توانست با آن هزار کار بکند، هزار کار– مثلا یک شعر بی‌نقص بگوید، یا یک کتاب الهام‌بخش بخواند. اما در عوض… دلش از بوی باشتک‌های گرد و خاک‌گرفته‌ای که به آنها تکیه زده بود آشوب شد.»



«…ما در قبرستانی بیش زندگی نمی‌کنیم. در میان ققدر استعدادهای سوخته و جهنمی و ذوق‌های کور و با تاریکی سرشته و ترسو و عذاب‌دوست. همه چیز بوی استخوان و کفن گرفته است… آنچه را که مردم نمی‌توانند بفهمند، به‌طوری‌که چه‌بسا بی معنی می‌یابند، چطور می‌توانید مرمت کنید. آیا دانش عمومی، و این‌قدر عادی و خشک و در هنر و استیک، کافی است؟ آیا بر طبق این دانش ماشین‌وار می‌توان در کار و موضوع هنر به استحصال پرداخت و مانند سرمایه‌داران، قوای کارگران در این رشته را برای محصول بیشتر و دلچسب‌تر به رنج درآورد؟ باز باید اعتراف کرد که هنر از این دقیق‌تر است. نامی انگلیسی است که از آفریدن آن صحبت به میان است. چیزی که به دست همه ساخته می‌شود، شعر نیست بلکه معجزونی است که بیشتر اوقات تهوع می‌انگیزد و خاطر را مشوب کرده و دردسر می‌آورد، در صورتی که هرگاه چیزی از همه به‌وجود بیاید و از روی همه ساخته شود، شعر است. لازم نیست هرکس آن را بفهمد وقتی که برای همه‌کس گفته نشده. لازم نیست کودک‌وار به هرکس با سماجت التماس عجیبی فهمانید و کوشید که قیول کنند آن شعر به حد زیبایی خود رسیده است.»

«کار شسپا» در بیست خرداد ۱۳۲۵ سروده شده و نیما یوشیج بی‌آنکه شعورش را به شعراءدان در حمایت از کارگران و زحمتکشان تقلیل دهد، روایتی از زندگی و وضعیت آنها به دست داده است. نیما در «کار شسپا» صدای کسانی را به گوش می‌رساند که هیچ‌گاه صدایی این چنین واضح و مستقل نداشته‌اند. مرد شسپای شعر نیما، نمونه‌ای است از همه آدم‌هایی که در زندک نظامی سرمایه‌داری به هیچ گرفته شده‌اند و چیزی به‌جز زنجیرهایشان برای ازدست‌دادن ندارند.

«کار شسپا» روایت جان‌کنند آدم‌های حاشیه‌ای و بی‌چیز برای زنده‌ماندن است. کار اجباری آنها را به حدی از خودبیگانگی رسانده که حتی باید میان مرگ خانواده‌شان و کارکردن یکی را انتخاب کنند و این کار است که ادامه دارد، حتی اگر بچه‌هایشان در وضعیتی وخیم جان دهند. شسپا، هیچ‌گزین‌های جز کارکردن در هر شرایطی ندارد، اما این کار نه باعث تدوام زندگی او و خانواده‌اش که مایه نابودی آنهاست. «کار شسپا» از بهترین نمونه‌های شعر نیما است که در آن بی‌آنکه سیاست‌زدگی و شعارزدگی وجود داشته باشد انتقاد از نظم مسلط اقتصادی دیده می‌شود. مقایسه این شعر نیما با شعر شاعران دیگری که در آن دوران درباره «هفتان» کارگران نوشته‌اند نشان می‌دهد که نیما چند گام پیش‌تر از زمانه‌اش ایستاده بود.

تجربه‌های تاریخی و اجتماعی دورانش دست به تغییر در ساختمان شعر فارسی زد. نیما در یکی از نامه‌هایش نوشته است که «باید درست‌وحسابی چکیده زمان خود بود.»

شعر نیما چکیده زمان نیما است. چنین است که درک دقیق تر شعر نیما با آگاهی از دوره سروده‌شدن هر شعر او به دست می‌آید.
باین‌حال شعر نیما اسیر زمان نیست و فراتر از هر واقعه تاریخی می‌ایستد چراکه او وضعیت تاریخی و اجتماعی دورانش را از فیلتر نگاه زیبایی‌شناسانه گذرانده و بعد به شعرش راه داده است.

مواجهه نیما یوشیج با وضعیت تاریخی زمانه‌اش مواجهه‌ای خاص و آگاهانه است. نیما بی‌آنکه کارش به شعراءدان بکشد، روح زمانه‌اش را در شعرهایش روایت کرده و در شناخت وضعیت تاریخی اطرافش از اغلب شاعرانی‌که پیش از او درگیر سیاست بودند جلوتر بوده است. برای نشان‌دادن این ویژگی در نیما به بسیاری از شعرهایش می‌توان اشاره کرد اما «کار شسپا» از بهترین نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد او چقدر از معاصرانش معاصرتر بود. «کار شسپا» مربوط به دوره‌ای است که گفتمان حزب توده ایران، گفتمان غالب است و به زحمت می‌توان نویسنده و شاعری را پیدا کرد که بیش‌وکم با حزب در ارتباط نباشد. نیما از سال‌های جوانی‌اش به اندیشه چپ و سوسیالیسم گرایش داشت اما گذر زمان و خاصه آنچه بر سر باردرش آمده بود، او را پخته‌تر از بسیاری از نویسندگان و شاعران هم‌دوره‌اش کرده بود. نیما به جای آنکه دل به صداهای زودگذر زمانه بدهد، روح زمانه‌اش را درک می‌کرد و در شعرش بازمی‌یاباند و درعین‌حال در انزوایش می‌کوشید که استقلال خود را حفظ کند. او یک بار در یکی از نامه‌هایش نوشت: «من کاری جز این ندارم. مثل حمال با لباس‌های گهنه و مدرس و لکه‌دار بیرون آمده به سوراخ‌های خانه خود برمی‌گردم. اگر چیزی به‌نظرم رسیده است یادداشت می‌کنم. هیچ‌چیز از من دل نمی‌برد، مگر آنچه در اشعار من است.»
باین‌حال تمام رخدادهای تاریخی و اجتماعی آن دوران در جایی از شعرهای نیما جا خوش کرده‌اند. نیما به‌واسطه نوعی شک و احتیاط همواره فاصله‌اش را با هیاهوهای اطرافش حفظ می‌کرد و درعین‌حال در شعرش ادراکش از اجتماع را نشان می‌داد. نامه‌ای که او به احسان ظیری در ۲۲ خرداد ۱۳۲۲ می‌نویسد نشان می‌دهد که چقدر نسبت به محیط زندگی‌اش حساسیت داشته و درعین‌حال چقدر به معیارهای ادبی متعهد بوده است:

### معرفی کتاب «روایت و کنش جمعی»

### چرا فراخوان‌های اجتماعی و سیاسی به داستان نیاز دارند؟

#### معصومه اشتیاقی

*سیاست حرفه‌ومی همانی است که در خیالشی می‌پروراند.*

**کلیفردگیرتز**

فردریک میر استاد سیاست‌گذاری عمومی، علوم سیاسی و محیط زیست دانشکده علوم سیاسی دانشگاه دوک است. نویسنده کتاب در پیش‌گفتار به این موضوع اشاره می‌کند که این اثر تلاشی است برای یکی‌کردن دو جریان زندگی فکری‌اش که همان «عشق به قصه» و دیگری «شیفنگی به سیاست» است. از دید وی قصه و روایت، نقش محوری را در بازی سیاست ایفا می‌کنند و قصه‌گویی نیروی حیات‌بخش سیاست

است. از دید نویسنده اغلب محققان حوزه اجتماعی و سیاسی در تبیین و تحلیل کنش جمعی از مقوله کلیدی «روایت و قصه» غافل‌اند و این نادیده‌گرفتن باعث می‌شود سررنخ‌های مهم برای توصیف و تحلیل چگونگی و چرایی رفتار مردم حول یک کنش جمعی از دست برود و تحلیلی ناقص ارائه شود. قصه‌ها از دید نویسنده تنها پوسته سیاست نیستند بلکه قلب سیاست‌اند. میر در کتابش به دنبال پاسخ به این سؤال است که افراد چگونه برای رسیدن به منافع مشترک کنار هم جمع می‌شوند و چرا رهبران و سازمان‌دهندگان که



سعی دارند دیگران را به کنش جمعی سوق دهند، در اغلب موارد برای این کار از ابزار «قصه و داستان» کمک می‌گیرند. با خواندن این کتاب به این سؤال پاسخ داده خواهد شد که ابزار روایت چگونه به اجتماع قدرت می‌دهد کاری کند که اعضایش در تحقق خیر جمعی حسن نفعی مشترک داشته باشند و اینکه چگونه روایت و داستان به اجتماع کمک می‌کند برای تحقق خیر، بر دشواری‌های کنش جمعی فائق آیند.

**انسان: حیوان قصه‌گو**

نویسنده در این کتاب تشریح می‌کند داستان‌ها و قصه‌ها چگونه و چرا می‌توانند انتخاب‌های ما را تحت تأثیر قرار دهند. از دید میر، «ما» به کمک

داستان به تجربه‌هایمان معنا می‌دهیم و هویت‌مان را تعریف می‌کنیم و برای رفتارها و عمل‌مان قالب و فرمی مشخص می‌سازیم. وقتی افراد حول داستان و روایتی (Narrative) کنار هم قرار می‌گیرند امکان هم‌زاندنداری

و بعد عمل مشترک حول آن معنا امکان هستی می‌یابد. قصه از دید نویسنده ابزار شناختی است و انسان جهان را به واسطه قصه‌هایی که دربار‌ه‌اش می‌گوید درک می‌کند. قصه‌ها دارای توالی منسجم هستند. بی‌رتگی می‌کنند. افراد‌ها در فرمی معنادار را از آغاز تا پایان بازگو می‌کنند.



داستان‌هایش بعدها به بخشی مهم از یکی از شیوه‌های داستان‌کوتاه‌نویسی در قرن بیستم بدل شدند. همینگوی کار روی «پاریس جشن بیکران» را در سال ۱۹۵۷ در کوپا آغاز کرده و در ۱۹۶۰ آن را به پایان می‌برد اما این کتاب بعد از مرگش به چاپ می‌رسد و اتفاقا با استقبال هم مواجه می‌شود. پاریس جشن بیکران مربوط به خاطرات همینگوی از دوره جوانی‌اش در پاریس و در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۶ است اما خودش هم اشاره کرده که می‌توان این کتاب را اثری داستانی دانست. ۱۲۰ داستان کوتاهی که اکنون همه آنها یک نقطه است و آن نقطه نوشتن و تمرین‌ها و عادت‌های مربوط به نوشتن است. همینگوی می‌گوید همیشه در بین ساعت‌های نوشتنش کتاب می‌خوانده تا ذهنش از دغدغه نوشتن خلاص شود و چون پولی برای خرید کتاب نداشته. کتاب‌ها را از یک کتابفروشی قرض می‌کرده است. برای همینگوی، نویسندگی سبکی از زندگی با حرفه و کاری است که هر چیز دیگری را درون خود می‌کشد و همه‌چیز در خدمت آن است.



بارکد زیر به برگ‌برگ ببینودید.